دفاع مقدس و فرهنگ ایثار و شهادت

سخن گفتن در باب «دفاع مقدس و فرهنگ ایثار و شهادت» آسان نیست و از سوی دیگر نمی توان نیز از آن گذشت و به سکوت گذراند. وقتی از دفاع مقدس و ایثار و شهادت طلبی و ارزش های بروز یافته در آن دوران بر افتخار سخن به میان می آید، زبان از گفتن و قلم از نوشتن اش بازمی ماند.
باری نمی توان به سکوت گذراند و این مقوله مهم و انسانی را فرو گذاشت . لیکن دراین عرصه به قدر تشنگی باید وارد شد و آب طلبید . زیرا: آب دریا را اگر نتوان کشید/ هم به قدر تشنگی باید چشید.
اما چه می توان کرد؟ فرو رفتن در دریا و غوطه ور شدن در این اقیانوس بیکران ، غرق شدنی را به دنبال دارد . اگر آب هم بچشی، تشنه تر شدن را به ارمغان خواهد آورد. بگذریم.
آنچه در پی خواهید خواند بخش کوتاهی است از نوشتار بلند آقای محمدعلی برزنونی باعنوان «دفاع مقدس و فرهنگ ایثار و شهادت». با این توضیح که چاپ همه مباحث تخصصی مطرح شده دراین مقاله از حوصله خوانندگان روزنامه خارج بود .

[محمدعلی برزنونی – عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع)]

فرهنگ به گونه ای است که قدرت انتقال ازعصری به عصر دیگر و از نسل پیشین به نسل پسین را دارد؛ اما چگونه؟ با جاری شدن آن در متن زندگی مردم

● تعریف فرهنگ ایثار

ارزش های اخلاقی در فطرت آدمی ریشه دارند و این عامل مهم و اساسی، بیدار کننده فطرت نهفته و خواب آلوده آدمیان و هدایتگر آن در مسیری صحیح و هدفی ارزشمند است . انقلاب اسلامی باهدف تجدید حیات اسلام، عامل بیداری فطرت در خواب و گرفتار در طبیعت مسلمین بود. با این انقلاب و در جریان این انقلاب، فرهنگ عمیق اسلامی فرصت بروز و ظهور یافت . از سوی دیگر ، تجاوز به حریم پاک سرزمین اسلامی ، رنگ خطری بود که مردم را به حفظ و حراست از پیشینه ارزش ها و باورهای فرهنگی خویش واداشت . این پیشینه، عمدتاً در آموزه های دینی و فرهنگ اسلامی ریشه داشت.

شرایط جنگی و دفاع مقدس ، تبلور عملی و تجلی عینی همه ارزش های متعالی انسانی بود. ارزش ها درجنگ شکوفا شد و واقعیت عملی یافت . در عرصه فرهنگ بسیج و دفاع مقدس، عشق و عرفان، دلاوری و مردانگی ،شجاعت و حماسه، ایثارگری و از خود گذشتگی ، ایمان به هدف و اطمینان به پیروزی و در یک کلمه ارزش های اصیل اخلاقی انسانی ظهور یافت و تجلی پیدا کرد.

در نظر صاحب این قلم، فرهنگ ایثار ، مجموعه ای از افکار، اعتقادات، باورها، ارزش ها، پسندها، علایق ، دلبستگی ها، روابط، عرف و عاداتی است که در جریان انقلاب و با توجه به پیشینه دینی ملت بارور شد و در دوران دفاع مقدس تجلی یافت و در عرصه های گوناگون بازسازی و سازندگی نیز خود را نشان می دهد.

عرصه های «گفتاری» ، «نوشتاری» و «رفتاری» شکل دهنده این فرهنگ ارزشمند و ارزش آفرین و طبعاً قابل انتقال به نسل های بعدتر است.

آن «ارزش ها» را چگونه می توان حفظ کرد؟ ارزش به عنوان مقوله ای متعالی و برتر، چون چیزی بدیهی و مطلق که عالی تر کردن آن امکانپذیر، اما انکار کردنش معمولاً ناممکن است و بر افراد تحمیل می شود.[1]

بر این اساس ارزش های ایثارگری، بسیج، انقلاب و دفاع مقدس می تواند موارد می باشد که در جریان انقلاب و دوران دفاع مقدس بر افراد تحمیل شده و رفته رفته، عالی و عالی تر شده است.

به بیان دیگر ارزش هایی هستند که انقلاب اسلامی، آن ها را ایجاد کرد و دفاع مقدس، آن ها را متبلور و عینی ساخت؛ مثل شهادت طلبی، فداکاری، اتفاق، بذل، احسان، عفو، بردباری، فروخوردن خشم، ازخود گذشتگی ، ایثار، پایمردی، شجاعت، استقامت، عدالت خواهی، ظلم ستیزی، آزادی خواهی، غیرت، جوانمردی و...

شهادت طلبی یکی از تجلیات معنادار ایثارگری است که در دفاع مقدس بروز واقعی یافت . همین روحیه شهادت طلبی است که درحال حاضر، انتفاضه فلسطینیان را زنده نگاه داشته است.

آن فرهنگ مقدس ایثارگری را چگونه باید حفظ کرد و به نسل آینده انتقال داد؟

در این عرصه، غفلت از تحقیقات بنیادین و زیربنایی و اکتفا به کارهای روبنایی و صوری خطرآفرین است. باید به تحقیقات بنیادین و زیربنایی و کاربردی در کنار کارهای روبنایی و صوری توجه کرد. فراموش نکنیم که از بنیادها، کاربردها برمی خیزد.

ایجاد جو هیجان و عاطفه خوب است اما کافی نیست. عاطفه مکتبی همیشه باید همراه با آگاهی عقیدتی باشد. عاطفه و احساس بدون عقلانیت، نوعی یک بعدی نگری را رواج خواهدداد. احساس و عاطفه مرکب هستند و عقل راکب آنان. همانند تأثیر ظاهر و باطن بر هم.

هم پرداخت هیجانی و عاطفی و هم پرداخت عقلانی لازم است. رویکرد عاطفی و احساسی در کنار رویکرد عقلانی باید مطرح شود. شور و شعور هر دو نقش آفرین اند.

بازتولید فرهنگ ایثار از طریق اسطوره سازی و اسوه پردازی در قالب هنرمندانه و زیبا لازم است تا با مشاهده رفتار از آن، الگوسازی و درنتیجه، الگوپذیری مناسب صورت گیرد.

ایثارگری یک ارزش است؛ مقوله ای برتر و متعالی که انقلاب و جنگ آن را متبلور و عینی کرد. چه کنیم تا فرهنگ ایثارگری بماند، عمیق تر شود، غبار نگیرد و به نسل های بعدی منتقل شود.

● راه های حفظ و انتقال فرهنگ ایثار

«سیال بودن» یکی از ویژگی های آشکار فرهنگ است. فرهنگ به گونه ای است که قدرت انتقال ازعصری به عصر دیگر و از نسل پیشین به نسل پسین را دارد؛ اما چگونه؟ با جاری شدن آن در متن زندگی مردم. فرهنگ ایثار و ارزش های آن برای جاودانه ماندن باید با زندگی روزمره مردم، عجین شود و در متن زندگی آنان جریان پیدا کند. ایثار زمان و مکان نمی شناسد، همه زمانی و همه مکانی است. به یاد آوریم روزهای انقلاب و نیز روزهای خاطره انگیز و پرشور دفاع مقدس را که چگونه حضور و همراهی همه مردم را در جریان ها شاهد بودیم. هم اکنون وقتی پیکر پاک و معطر شهیدان را می آورند، حال و هوای آن روزها دوباره پیدا می شود و همین امر، نشان نفوذ عمیق ارزش های دینی و ملی در میان آحاد ملت است.

مهم، هدایت شور، احساسات و عواطف پاک جامعه اسلامی و مردم خوب، بزرگوار و رشید ایران اسلامی و خدمت به آنان است که به تعبیر امام راحل امتحان خود را خوب پس داده اند و حتی بهتر از امت پیامبر (ص) در صدر اسلام در صحنه ظاهر و حاضر شده اند.

در یک نگاه ساده، در محتوای فرهنگ ایثار موارد زیادی را می توان مشاهده کرد. ایدئولوژی و جهان بینی، باورها و ارزش های پشتوانه فرهنگ ایثارگری و شهادت را می سازند و به برخی از آنها تحت عنوان مبانی ایثار پرداختیم. خداخواهی، دین باوری، خدایابی، اخلاص، انسان دوستی و دگرخواهی، از خودگذشتگی، عزت، عظمت و تکامل روحی بسیاری دیگر به عنوان پیش زمینه ایثار مطرح است. برخی از این محتوا فعالیت های آموخته شده و مشترک، نظیر ایثار، از جان گذشتگی و دیگر ارزش هایی است که از آن نام بردیم. برخی دیگر از مقوله افکار و اندیشه ها است. مواردی نظیر از جان گذشتن در راه خدا، مقابله با کفر، جهاد فی سبیل الله از این زمره اند. برخی دیگر را می توان به عنوان محصولات اجتماعی و مشترک فرهنگی غنی ایثار دانست. لباس ها، مقبره ها، گنبدهای شهدا و تمام آثاری که از ایثارگران به جا مانده است. برخی دیگر نیز فناوری و ابزارهایی است که محصولات مربوط به ایثار و شهادت را می سازد. برخی دیگر نیز سازمان های اجتماعی و نهادهایی نظیر بنیاد ایثارگران، حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس هستند که در این زمینه مشغول به خدمت رسانی اند.

جاری کردن فرهنگ ایثار با این محتوای بسیار، در متن زندگی عموم جامعه، شیوه و ابزارهای خاص خود را می طلبد.

اگر بخواهیم ایثارگری، فرهنگ مردم شود و ملکه ذهن Internalization و درونی شود، باید علاوه بر عمومی بودن، از حالت عمدی بیرون آید. باید وارد ناخودآگاه مردم شود و به اصطلاح علمای اخلاق ملکه شود. صفت اخلاقی که تبدیل به ملکه شد، تغییر آن آسان نیست.

برای این کار باید تلاش های بسیار صورت پذیرد.

موارد زیر برخی از این اقدام های ضروری است :

الف) خدامحوری و آرمان گرایی مسئولان جامعه با نگاه تکلیف محور به جای نگاه رابطه محور و عامل شدن به انجام و پیگیری آن همراه با در میان نهادن صریح و صادقانه مشکلات و پرهیز از پنهان کاری های غیرضرور.

ب) جلوگیری از تنزل ارزش های ایثارگری و دفاع مقدس از سطح ملی و مردمی به سطح ارزش های گروهی. این ارزش ها باید در فرهنگ جاری شود نه این که به صورت خرده فرهنگ در گروه هایی خاص رواج داشته باشد. این کار با شکستن حصر ارزش ها و منحصر نداشتن آنها به گروهی خاص امکان پذیر است. باید برای اهمیت یافتن ارزش ها از طریق تبیین علمی، عقلانی و مناسب آنها زمینه سازی کرد.

ج) تلاش مناسب و فعال برای باورپذیر کردن ارزش های دفاع مقدس از طریق اجتناب جدی از تبلیغاتی کردن آنها و درنظر گرفتن انواع مخاطبان و در سطح آنان سخن گفتن که توصیه پیامبر بزرگ این است که «کلم الناس قدر عقولهم».

د) اقدام مناسب برای استفاده هنرمندانه از نمادهای بدیل در قالب های بدیع هنری به منظور بازآفرینی فرهنگی ارزش های دفاع مقدس در عین حفظ روح کلی آنها.

ه) ایجاد هماهنگی کامل میان بخش های فرهنگی با دیگر بخش های جامعه از طریق مهندسی فرهنگی و تبیین نظام جامع فرهنگی کشور و مدیریت آن.

و) اطلاع رسانی درست، سریع و مناسب از مسائل مختلف جامعه برای آحاد مردم از طریق وسایل ارتباط جمعی و رسانه های دیداری، شنیداری، گفتاری و نوشتاری.

ز) تلاش برای بومی سازی مطالعات فرهنگی و مباحث متنوع آن از طریق از میان بردن تعارض میان صاحب نظران در تعریف ارزش ها و مسائل مختلف فرهنگی و اجتماعی.

ح) اقدام برای از میان بردن جاه طلبی ها و مسابقه الگوهای دینی و فکری جامعه برای رسیدن به قدرت. نکند این فکر تداعی شود که همه تلاش ها برای رسیدن به قدرت ناچیز دنیایی و پست هایی که به تعبیر علی(ع) امانتی بر گردن است، بوده و هست!

ط) اقدام مؤثر برای از میان بردن مظاهر متنوع ضدارزشی و شبیخون فرهنگی در سطوح مختلف جامعه که حتی برخی تحت عنوان ارزش ها تبلیغ و ترویج می شود.

ی) آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت غیرمستقیم، هنری و جذاب مطالب و مباحث عینی و عملی فرهنگ ایثار از جمله برشمردن برجستگی های ایثارگری و خدمتگزاری، اسرار شهادت طلبی و تفاوت آن با مرگ طبیعی، تبیین اصل دفاع مشروع در اسلام و حقوق بین الملل معاصر، توضیح تلازم متناسب در حق و تکلیف، لزوم حفظ اصل امنیت و احساس امنیت، توجه به ادبیات اثرگذار داستانی، فیلم ها، تئاترها، اردوها، بازدیدها و... که با نوعی تعادل و البته تفاهم همراه باشد.

ک) لزوم آسیب شناسی ایثارگری و ایثارگران.

ل) برخی اقدام های دیگر نظیر چاپ مجموعه مقالات، راه اندازی فصلنامه فرهنگ ایثار، برقراری ارتباطات مکاتبه ای، راه اندازی سایت و وبلاگ های مختلف در این باره، ایجاد دبیرخانه علمی دائمی، تشکیل انجمن زنان هنرمند، عدم توجه به جنسیت و...

منابع:
(۱) مبانی جامعه شناسی. هانری مندراس. ژرژ گورویچ. ترجمه باقر پرهام. انتشارات سیمرغ. تهران. چاپ دوم ۱۳۵۷. ص ۱۶۲

فراست های یک رمان نویس ۲۳ ساله

نگاهی به رمان «نخل های بی سر» نوشته قاسم علی فراست

به مناسبت سالگرد آزادسازی خرمشهر، شهریور ماه گذشته نشستی در خانه کتاب برگزار شد که طی آن منتقدان داستان نویس کشور به نقد و بررسی رمان «نخل های بی سر» نوشته قاسم علی فراست پرداختند . در این نشست که از سوی دفتر کتاب و کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد، زهرا زواریان، کامران پارسی نژاد و کاوه بهمن، آرای خود را در خصوص رمان یاد شده مطرح کردند. آنچه می خوانید متن سخنان یکی از منتقدان این نشست در باب «نخل های بی سر» است. با این توضیح که در روزهای آینده آرای سایر منتقدان یاد شده را نیز در خصوص رمان قاسم علی فراست تقدیم خوانندگان محترم خواهیم کرد.

[کاوه بهمن]

من فکر می کنم وقتی می خواهیم از یک رمان ایرانی حرف بزنیم. مخصوصاً رمانی که یک نویسنده ایرانی در سن ۲۳ سالگی نوشته، حتماً باید به آن ایرانی بودن و به این ۲۳ سالگی بیشتر دقت کنیم. در بررسی مختصات فکری یک رمان می شود بلافاصله از انسان مسأله دار حرف زد. این که رمان مورد بحث ما آیا به تعبیری که غربی ها مطرح می کنند طرح پرسش کرده است یا نه. «نخل های بی سر» با این که از جنگ حرف می زند و به همین خاطر خیلی هم جا داشته تا طرح پرسش و طرح مسأله کند، اما چنین کاری نمی کند و ما در این رمان به اصطلاح با یک انسان مسأله دار یا پرسشگر طرف نیستیم. خب این به گمان من در دنیای رمان نویسی، عیب بزرگی است. عیب بزرگی که می تواند یک اشکال اساسی و حتی ماهیتی باشد. یعنی نبودن اش حتی می تواند متنی را از «رمان» بودن بیندازد. ولی من در این جا دارم از «نخل های بی سر» حرف می زنم. «نخل های بی سر» رمانی است درباره جنگ ایران و عراق. رمانی که نویسنده اش آن را در سال ۶۱ نوشته است، زمانی که یک جوان ۲۳ ساله بوده. پس چنین نویسنده ای نمی توانسته مسأله چندان دندان گیری را در متن اش مطرح کند. چون که او در حیطه موضوعی که درباره اش می نوشته اساساً فاقد تجربه لازم بوده. در مجموع من معتقدم با خمیرمایه هایی که در اختیار فراست ۲۳ ساله قرار داشته، یعنی آن چیزهایی که در زمان و مکان مشخص روایت در پیرامون موضوع وجود داشته، نمی شود از او توقع داشت که یک رمان، به معنای دقیق، کامل و فنی آن بنویسد. یک دلیل خیلی مهم اش هم این است که رمان، گذشته از بسیاری خصیصه ها، به هر حال محصول انباشت تجربه در ذهن است. در حالی که در روزهای ابتدایی جنگ و در زمانی که جنگ ۸ ساله ایران و عراق تازه آغاز شده است، هنوز تجربه ای به وجود نیامده است تا در ذهن نویسنده انباشته شود و رمانی از آن به حاصل بیاید. مشکل اینجاست که قاسم علی فراست خیلی زود دست به کار نوشتن رمان جنگی شده بود و البته این کار شجاعانه ای است که به گمانم فقط از یک قاسم علی فراست ۲۳ ساله بر می آمده. ضمن این که من معتقدم در کشور ما و در ادبیات داستانی ایران، حتی خیلی از نویسندگان بزرگ هم تا به حال یک رمان با مختصاتی که اروپایی ها ترسیم کرده اند، ننوشته است و از همه اینها مهم تر این که اساساً رمان ایرانی را با مختصاتی که اروپایی ها ترسیم کرده اند، نمی شود نوشت. یعنی رمان ایرانی که یک نویسنده ایرانی می نویسد اساساً فاقد پرسش به معنای لوکاچی کلمه است. زیرا او از جهان نسبیت ها با محیط خودش دیالوگ نمی کند، بلکه جهان او عالم مطلق است. مسأله اینجاست که نویسنده مسلمان، تمام پرسش های دشوار عالم هستی را با نگاه به وجود قادر مطلق پاسخ می دهد و در نتیجه، طبیعی است که رمان خاص خودش را هم داشته باشد. یعنی به جای این که در رمان اش ،یک انسان مسأله دار یا پرسشگر را تصویر کند، یک انسان شاهد را تصویر می کند. یعنی انسان محوری در رمان ایرانی انسانی است که نگاه می کند و شهادت می دهد.

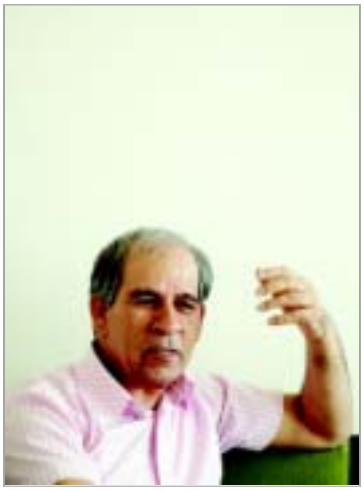

انسان رمان ایرانی، انسان شاهد و شهادت دهنده است، یعنی همان شخصیتی که در رمان «نخل های بی سر» می بینید

درست همان انسانی که در رمان «نخل های بی سر» می بینیم؛ ناصر، درست از نخستین لحظه هایی که واقعه بزرگش شروع می شود، سربلند می کند و شاهد این واقعه بزرگ یعنی جنگ می شود. می بیند و به ما - یعنی خواننده - گزارش می کند. پس انسان رمان ایرانی، انسان شاهد و شهادت دهنده است. یعنی همان شخصیتی که در رمان «نخل های بی سر» می بینید. در واقع مقصود از همه این حرف ها این بود که بگویم برخلاف آن چه خیلی ها ممکن است تصور کنند، در رمان بودن «نخل های بی سر» به لحاظ ماهیتی هیچ تردیدی نیست. یعنی «نخل ها» دقیقاً یک رمان است، هم به لحاظ «ماهیت» کار و هم به لحاظ حجم و البته یک رمان ایرانی است که ضمناً درمسیری که به عنوان یک رمان طی می کند، دچار مشکلاتی هم شده، مثل همه رمان ها، که البته باید یادمان باشد که این رمان شرایط خاصی هم دارد.

رمان «نخل های بی سر» از جمله نخستین رمان هایی است که درباره جنگ ایران و عراق نوشته شده. این رمان، به علاوه به ماجراهای نخستین روزهای جنگ می پردازد. یعنی حوادثی را مد نظر قرار می دهد که در نخستین روزهای جنگ ایران و عراق به وقوع پیوسته و درنهایت به بروز جنگ تحمیلی انجامیده. یعنی تجاوز ارتش عراق به خوزستان و مشخصاً شهر قهرمان خرمشهر.

اما در بین آثاری که در این باره نوشته شده اند و به حوادث نخستین روزهای جنگ می پردازند، به آثار چندان پرشماری نمی شود اشاره کرد. مانند «سرود اروند رود» از منیژه آرمین، یا «مهاجر کوچک» رضا رهگذر و «سرود مردان آفتاب» نوشته غلامرضا عیدان. همین طور «ثریا در اغما» نوشته اسماعیل فصیح و «زمین سوخته» مرحوم احمد محمود و «آتش در خرمن» نوشته حسین فتاحی؛ و در بین این چند اثر، «نخل های بی سر» یکی از قدیمی ترین داستان هایی است که در این باره نوشته شده. درواقع این اثر در سال ۶۱ به رشته تحریر درآمده و در سال ۶۳ به چاپ رسیده است و این ویژگی، یعنی هم زمانی تقریبی تاریخ نگارش اثر با زمان وقوع حادثه، خودش یک ویژگی سبکی یا تکنیکی را می سازد. یعنی سبب می شود تا اثر به مراتب بسیار احساسی تر و هیجانی تر از آثار مشابه باشد. خصوصاً این که در «نخل های بی سر»- برخلاف «ثریا در اغما» و یا «زمین سوخته»- شخصیت محوری داستان یعنی ناصر، علاوه بر این که شاهد وقایع است و به آنها شهادت می دهد، ضمناً خودش هم یک رزمنده است و در وقایع نخستین روزهای جنگ و درگیری های روزهای ابتدایی جنگ در خرمشهر حضور مستقیم دارد.

این یک ویژگی مهم است، که البته به طور مشخص درباره «نخل های بی سر» باید گفت که این قدیمی بودن، یا جزو اولی ها بودن و این که این اثر در پشت خودش آثار چندانی را به عنوان الگو ندارد، سبب شده است تا ضعف های نسبتاً بزرگی در رمان دیده بشود. از جمله این که: نویسنده از به تصویر کشیدن حوادث جنگ، به طور مستقیم سر باز می زند و گویی می کوشد تا بی تجربگی اش در این مورد را به شکلی پنهان کند. ازجمله این که می بینیم شهادت ۲ شخصیت مهم داستان ازجمله احمد شوش و شهناز- که خواهر راوی است- به طور غیرمستقیم روایت می شود و نویسنده تصویری از این حادثه مهم را که در یک داستان جنگی مهم ترین حوادث روایت است، به ما عرضه نمی کند.

یا مانند اشکلاتی که در شخصیت پردازی او - در مورد این رمان قهرمان سازی - روایت وجود دارد. از جمله در صفحه ۲۸، گروه ۴ نفره ناصر فرمانده پیدا می کند. راوی می گوید:

«رضا دشتی خود به خود فرمانده شده است و بچه ها فرمانش را به جان می خرند...» ضمن این که رضا دشتی ناگهان نزد همه محبوب می شود، اما همه اینها را راوی فقط به شکل مستقیم به ما خبر می دهد و ما در روند شخصیت پردازی رمان، نمودی از فرماندهی، محبوبیت و قهرمانی رضا نمی بینیم.

یا بی دقتی هایی که در جزئیات روایت دیده می شود. مثل: «چشم های مادر گشاد شده و دستپاچه است. تند تند آب دهانش را قورت می دهد و می خواهد چیزی بگوید: آخه مادر مگه جنگ الکی یه!»

در حالی که او واقعاً چیزی می گوید و نه این که «می خواهد» چیزی بگوید.

یا:

«زن اشک هایش را پاک می کند و حرف های ناصر را نمی شنود.

خب فرض کن راهی هم شدیم و رفتیم...»

که بعد معلوم می شود او حرف های ناصر را شنیده، یعنی شنیده که حالا دارد جوابش را می دهد.

اما مانند هر رمانی «نخل های بی سر» محاسنی هم دارد. برای مثال، با این که رمان محصول دوران خاص ادبیات داستانی جنگ ماست، اما فراست با وجود جوانی حتی در همان سال ها باز هم یک نکته را از یاد نبرده؛ این که هر داستان، به هر حال باید حاوی کنتراست (تضاد) باشد تا بتواند همه ابعاد ذهن مخاطب را به خود جلب کند. این نکته، اگرچه ممکن است به زبان های مختلفی گفته شده باشد، اما یکی از اساسی ترین ویژگی های یک رمان خوب و خواندنی است و بدون آن هیچ خواننده ای نمی تواند با اثر ارتباط برقرار کند. نکته ای که فراست جوان آن را به فراست دریافته و در داستانش بخوبی رعایت کرده است. برای همین است که مانند همان روزهای آغاز جنگ، در کنار مردمی که حرص و جوش بسیاری می خورند و نگران وطن و ارزش هایشان هستند، عده ای هم دیده می شوند که نگاهی بی تفاوت و حتی منفعت طلبانه به جنگ دارند و می کوشند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند:

«حسین همکلاسی اش غلامرضا را می بیند که چمدانی به بغل زده و به کمک پدرش باروبندیل مسافرت را می بندد؛ از او می پرسد:

- کجا غلامرضا؟

غلامرضا نفس نفس می زند و می گوید:

- همراه بابام اینا می رویم تهران. اینجا که می بینی، دیگه نمی شه موند...

حسین چهره در هم می کشد و بدون جواب می گذرد؛ اما ناصر زیر لب می غرد: «بی غیرت ها!»

یا آن راننده تریلر که می کوشد از هراس مردم عادی بهره بگیرد و برای فراری دادن شان از جنگ آنها را سرکیسه می کند: در صفحه ۳۶ . یا آن یکی که عطش مردم را با چند سطل آب که به قیمت گزافی می فروشد فروکش می کند: در صفحه ۳۸.

باری، به هر جهت، انتخاب این کتاب - یعنی «نخل های بی سر» - برای نقد و بررسی، به نظر من خودش تا حدودی کار منتقد را دشوار می کند. یعنی منتقدی که می خواهد منصف باشد، برایش قدری سخت است که به بهانه «نخل های بی سر» درباره شیوه و کیفیت نویسندگی قاسم علی فراست صحبت کند. چون که این کتاب را فراست در روزگاری نوشته که خیلی خیلی جوان و ناپخته بوده. ضمن این که در زمان نگارش این کتاب، ادبیات داستانی دفاع مقدس ما هم خیلی خیلی جوان و خام بوده. پس «نخل های بی سر» مطلقاً نمی تواند شیوه و کیفیت داستان نویسی قاسم علی فراست را مشخص کند.